



تحلیل تطبیقی مفهوم عشق در اندیشه‌ی مولوی بلخی و امیرحسینی غوری‌هروی

نامزدپوهنپار خدايرحم عطش

ديپارتمنت زبان و ادبيات فارسي دري، پوهنځي تعليم و تربيه، پوهنتون نيمروز

Kh.atash53@gmail.com

<https://orcid.org/0009-0005-8691-2856>

نویسنده

نشانی ارکاید

نشانی برقی

پوهاند سيد اکرام الدين حصاريان

ديپارتمنت زبان و ادبيات فارسي دري، پوهنځي ادبيات، پوهنتون کابل

Shisaryan66@gmail.com

<https://orcid.org/0009-0002-6726-7175>

نویسنده

نشانی برقی

نشانی ارکاید

چکیده

این تحقیق به بررسی و مقایسه‌ی مفهوم عشق در آثار مولوی بلخی و امیرحسینی غوری‌هروی پرداخته است. عشق یکی از موضوعات مهم در ادبیات عرفانی است که در اندیشه‌ی این دو عارف، جایگاه ویژه و محوری دارد. پرسش اصلی این تحقیق آن است که عشق در منظومه‌ی فکری این دو عارف چه جایگاهی داشته و امیرحسینی تا چه اندازه از مولوی تأثیر پذیرفته است. هدف این تحقیق، تبیین شباهت‌ها و تفاوت‌های دیدگاه آن‌ها در ارتباط به مفهوم عشق و بیان نقش و کارکرد آن در عرفان اسلامی است. این تحقیق به روش کتاب‌خانه‌یی و مبتنی بر تحلیل تطبیقی نمونه‌های شعری، انجام شده است. یافته‌ها نشان می‌دهد که هر دو عارف، عشق را اصل هستی‌شناختی، نیروی محرک جهان هستی و عامل وصل به حقیقت مطلق می‌دانند؛ با این تفاوت که عشق در اندیشه‌ی مولوی، بیش‌تر بر پایه‌ی تجربه‌ی شهودی و سلوک درونی استوار است، درحالی‌که در اندیشه‌ی امیرحسینی، عشق با رویکرد تعلیمی، تربیتی و معرفتی تبیین می‌شود. به این ترتیب، امیرحسینی ضمن تأثیرپذیری از عرفان مولوی، به نظام‌مند ساختن ابعاد تربیتی و معرفتی مفهوم عشق در سلوک و ادب عرفانی پرداخته است که ناشی از تجارب عرفانی می‌باشد.

کلیدواژه‌ها: امیرحسینی، تأثیرپذیری، عرفان، عشق، مولوی.

Introduction A comparative Analysis of the concept of love in the Thought of Mowlavi Balkhi and Amirhsaini Ghor-Herawi

Author **Khudairahm Atash**
 Email Dari Persian Language and Literature, Faculty of Education, Nimruz University
 Orcid Kh.atash53@gmail.com
<https://orcid.org/0009-0005-8691-2856>

Author **Sayed Ekramuddin Hisaryan**
 Email Department of Dari Persian Language and Literature, Faculty of Language and Literature, Kabul University
 Orcid Shisaryan66@gmail.com
<https://orcid.org/0009-0002-6726-7175>

Abstract

This study examines and compares the concept of love in the works of Mowlavi Balkhi and Amirhusaini Ghor-Herawi. Love is one of the central themes in mystical literature, holding a fundamental and prominent position in the thought of these two mystics. The main question of this research is to determine the position of love within their intellectual systems and to what extent Amirhusaini was influenced by Mowlavi. The aim of this study is to clarify the similarities and differences in their views on the concept of love and to explain its role and function in Islamic mysticism. This research is based on a library method and employs a comparative analytical approach through selected poetic examples. The findings indicate that both mystics consider love as an ontological principle, the driving force of the universe, and the means of union with the Absolute Truth. However, in Mowlavi's thought, love is primarily grounded in intuitive experience and inner spiritual journey, whereas in Amirhusaini's thought, love is explained through an educational, ethical, and epistemological approach. Thus, while Amirhusaini is influenced by Mowlavi's mystical thought, he systematizes the educational and epistemological dimensions of love within mystical conduct and literature, rooted in his own spiritual experiences.

Keywords: Amirhusaini, influence, love, mysticism, Mowlavi.

مقدمه

الْحَمْدُ لِلّٰهِ نَحْمَدُهُ وَنُسْتَعِيْنُهُ وَنُسْتَغْفِرُهُ، وَتَوْمُنٌ بِهِ وَتَتَوَكَّلُ عَلَيْهِ، وَنَشْهَدُ اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيْكَ لَهُ، وَاَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ.

مفهوم عشق یکی از بنیادی‌ترین و محوری‌ترین مفاهیم در ادبیات عرفانی است که همواره به- عنوان نیروی دانش و معرفت در اندیشه‌ی عارفان مسلمان جایگاهی برجسته دارد. در سده‌ی هفتم و هشتم هجری-خورشیدی، هم‌زمان با اوج‌گیری و شکوفایی ادبیات عرفانی، این مفهوم در آثار شاعران و عارفان به اوج بیانی و نظری خود رسید. در میان شاعران و عارفان بزرگ این سده‌ها، مولوی بلخی به‌عنوان بزرگ‌ترین چهره‌ی جهانی و امیرحسینی غوری‌هروی به‌عنوان شاعر و عارف ملی حضور دارند که عشق در منظومه‌ی فکری آن‌ها، محور تبیین هستی، سلوک معنوی و رابطه‌ی انسان با حقیقت مطلق (خداوند متعال) به شمار می‌رود. عشق در سنت عرفانی اسلام، تنها یک احساس عاطفی یا تجربه‌ی فردی نیست، بل که حقیقتی وجودی و یکی از بنیادی‌ترین مفاهیم در نظام فکری عارفان مسلمان به شمار می‌رود. از دیدگاه عرفا، آفرینش و حرکت هستی بر محور عشق الهی استوار است و انسان از طریق محبت می‌تواند به معرفت الهی، کمال روحانی و وصال حقیقت مطلق دست یابد. از همین رو، محبت الهی در ادبیات عرفانی نه‌تنها مضمون شعری، بل که بنیان اندیشه‌ی عرفانی و محور تفسیر رابطه‌ی انسان و خداوند محسوب می‌شود. این مفهوم از سده‌ی پنجم هجری به بعد، به‌ویژه در آثار عارفانی چون خواجه عبدالله انصاری، ابوسعید ابوالخیر، سنایی و عطار، به تدریج گسترش یافت و در سده‌ی هفتم و هشتم هجری به اوج شکوفایی خود رسید. در این میان، مولوی بلخی به‌عنوان یکی از بزرگ‌ترین چهره‌های عرفان اسلامی، عشق الهی را اساس حرکت جهان، عامل تزکیه‌ی نفس و وسیله‌ی وصول به حقیقت الهی می‌داند. در کنار او، امیرحسینی غوری‌هروی نیز از عارفان برجسته خراسان است که اندیشه‌ی عرفانی او متأثر از جریان عرفانی مولوی و مکتب تصوف خراسانی می‌باشد. عشق الهی در آثار این دو عارف، جایگاهی محوری دارد و به‌عنوان عنصر بنیادین در تبیین هستی، معرفت و سلوک عرفانی مطرح شده است. با این حال، با وجود پژوهش‌های فراوان درباره‌ی عشق در آثار مولوی، بررسی تطبیقی این مفهوم در اندیشه‌ی مولوی و امیرحسینی کمتر مورد توجه قرار گرفته و ابعاد تأثیرپذیری و تفاوت‌های فکری آن‌ها به‌صورت مستقل و جامع بررسی نشده است.

تبیین مسأله

محبت الهی در ادبیات عرفانی نه تنها مفهوم ادبی و احساسی است، بل که نیروی هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و اخلاقی است که جایگاه محوری در سلوک و شیوه‌ی معنوی و شناخت حقیقت مطلق دارد. از دیدگاه عارفان، محبت، وسیله‌ی پیوند انسان با خداوند (ج)، عامل تعالی روح و ذهن

و ابزاری برای رسیدن به کمال معنوی است. مولوی بلخی در آثار خود، عشق و محبت الهی را به‌عنوان محور فهم هستی، رابطه‌ی انسان عارف با عالم و وسیله‌ی دستیابی به کمال انسانی و معنوی معرفی کرده است. در عین حال، امیرحسینی غوری‌هروی، با وجود تأثیرپذیری از اندیشه‌های مولوی، برداشت‌ها و جلوه‌های خاص خود را از عشق ارائه می‌دهد که بیانگر ویژگی‌هایی منحصر به فرد در ادبیات عرفانی این دوره است. با وجود اهمیت این مفهوم، پژوهش‌های تطبیقی میان آثار مولوی و امیرحسینی خیلی محدود است. بیش‌تر تحقیقات به بررسی عشق در آثار مولوی با دیگر چهره‌های مکتب عرفانی پرداخته‌اند و بررسی‌های مستقل درباره‌ی اندیشه‌های امیرحسینی هنوز اندک است. این امر باعث شده که شناخت دقیق از تداوم و تأثیرات عرفان مولوی و بازتاب آن در آثار امیرحسینی به‌طور بهتر و جامع فراهم نشود.

مسأله‌ی اصلی این تحقیق، شناسایی جایگاه عشق الهی در اندیشه‌ی این دو عارف و بررسی بازتاب اندیشه‌های مولوی در دیدگاه عرفانی امیرحسینی، همراه با تحلیل ویژگی‌های خاص برداشت او از این مفهوم است. هم‌چنین، این بررسی می‌تواند روشن کند که عشق چگونه به‌عنوان نیروی بنیادی در سلوک عرفانی، تفسیر هستی و رابطه‌ی انسان با حقیقت مطلق نقش دارد و چه شباهت‌ها و تفاوت‌هایی میان نگرش جهانی مولوی و امیرحسینی وجود دارد. این تحقیق در پی پر کردن خلای علمی موجود است و تلاش دارد جایگاه عشق در منظومه‌ی فکری و ادبی این دو عارف، کارکرد آن در سلوک معنوی، و نقش آن در تفسیر هستی را تحلیل و تبیین کند. این بررسی افزون بر روشن شدن ارتباط میان آثار دو عارف، تصویر جامع از جریان عرفان و ادب خراسان در سده‌ی هفتم و هشتم هجری ارائه خواهد داد.

اهمیت تحقیق

باوجود تحقیقات فراوان درباره‌ی عشق در اندیشه‌ی مولوی، بررسی تطبیقی این مفهوم در آثار امیرحسینی و مقایسه‌ی آن با مولوی، تا هنوز مورد توجه و تحقیق محققان قرار نگرفته است، ازاین‌جهت این تحقیق، به‌عنوان تحقیق نو در پی تحلیل و مقایسه‌ی جایگاه مفهوم عشق در آثار این دو عارف می‌باشد. عشق و محبت الهی در عرفان اسلامی، در دانش و هستی‌شناختی عرفا نقش مهم دارد. امیرحسینی در آثارش متأثر از اندیشه و عرفان مولوی است که تحقیقات مستقل درباره‌ی اندیشه‌ی او اندک است. این بررسی می‌تواند به شناخت بهتر جریان عرفان آن دوره در خراسان و تداوم اندیشه‌ی مولوی و نیز شناخت شخصیت و اندیشه‌ی عرفانی امیرحسینی کمک کند. هم‌چنان، این تحقیق در پی آن است که نقش عشق را به‌عنوان نیروی اساسی و بنیادی در تفسیر هستی و سلوک عرفانی از دیدگاه این چهره‌ی عرفانی، برجسته کند.

پرسش‌های تحقیق

پرسش اصلی: عشق الهی در اندیشه‌ی مولوی و امیرحسینی چه جایگاهی دارد و کارکرد و نقش آن در ادب عرفانی چگونه تبیین شده است؟

پرسش‌های فرعی

- ۱- شباهت‌ها و تفاوت‌های دیدگاه مولوی و امیرحسینی پیرامون عشق چیست؟
- ۲- امیرحسینی تا چه اندازه از اندیشه‌های مولوی تأثیر پذیرفته است؟
- ۳- عشق در سلوک عرفانی و هستی‌شناسی این دو عارف، چه نقش دارد و ویژگی‌ها و ابعاد مفهومی این پدیده در آثار این دو عارف چگونه تفسیر شده است؟

اهداف تحقیق

هدف اصلی: هدف اصلی این تحقیق، بیان و تفسیر مفهوم عشق در اندیشه‌ی مولوی و امیرحسینی و مقایسه‌ی دیدگاه آن‌ها در این زمینه است.

اهداف فرعی

- ۱- بررسی و تحلیل شباهت‌ها و تفاوت‌های دیدگاه مولوی و امیرحسینی درباره‌ی عشق؛
- ۲- تبیین و تفسیر میزان و چگونگی تأثیرپذیری امیرحسینی از اندیشه‌های مولوی؛
- ۳- تحلیل نقش و کارکرد عشق در سلوک عرفانی و تفسیر هستی در اندیشه‌ی این دو عارف و شناسایی و توضیح ابعاد و کارکردهای مفهومی عشق در آثار هر دو شاعر.

پیشینه‌ی تحقیق

پیرامون مفهوم عشق در اندیشه‌ی مولوی بلخی، تحقیقات متعددی انجام شده است، از جمله مریم نوروزی خشت (۲۰۱۶) به بررسی تفاوت عشق در اندیشه‌ی عطار و مولوی پرداخته، مرضیه بهرامی و عبدالله نصرتی (۱۳۹۵)، مفهوم عشق را در اندیشه‌ی مولوی، سعدی و حافظ تحقیق کرده‌اند و درباره‌ی امیرحسینی، نیز تحقیقاتی انجام شده است، از جمله سید علی میرافضلی (۱۴۰۴) نقد امیرحسینی هروی بر خیام را بررسی کرده است، دکتر سعید رحیمیان (۱۳۸۷)، عقاید شبستری و امیرحسینی را در گلشن راز و کنزالرموز باهم مقایسه کرده است، امیرحسین مدنی (۱۳۹۶)، درباره‌ی بازتاب میراث عرفانی مولوی را در اندیشه‌های امیرحسینی تحقیق کرده و خانم دکتر فروغ (۱۳۲۷)، رساله‌ی پایان‌نامه‌ی دکترای خود را در دانشکده‌ی ادبیات پوهنتون تهران در شرح احوال و آثار این عارف بزرگ بر رشته‌ی تألیف آورده است (ادوارد، ۱۳۳۹: ۱۸۹) و خدایرحم عطش (۱۳۹۶)، پایان‌نامه‌ی دوره‌ی لیسانس خویش را زیر عنوان عرفان امیرحسینی تحقیق و نوشته است. با این حال، بررسی تطبیقی مفهوم عشق در اندیشه‌ی مولوی و امیرحسینی تا کنون مورد توجه محققان

قرار نگرفته است، از این رو، این تحقیق، به عنوان تحقیق نو و جدید بوده که در این تحقیق به آن پرداخته شده است

روش تحقیق

روش تحقیق در این مقاله، روش توصیفی-تحلیلی و مبتنی بر تحلیل تطبیقی و مقایسه‌ی متون و اشعار این دو عارف بزرگ است. در مرحله‌ی اول، به منظور تفسیر و شرح مفهوم عشق و محبت الهی در ادبیات عرفانی، دیدگاه و نظریات بعضی از چهره‌های برجسته‌ی ادبیات فارسی، از جمله ابوسعید ابوالخیر و خواجه عبدالله انصاری مورد بررسی قرار گرفته است. همان‌طور، برای غنای نظری تحقیق، به دیدگاه‌های فیلسوفان یونان باستان، به ویژه افلاتون و سقراط و نیز دیدگاه‌های برخی از اندیشمندان معاصر مانند زیگموند فروید اتریشی و مارسیلیو فیچینو، نیز توجه شده است. در کنار این منابع، مفهوم عشق در متون دینی، به ویژه آیات قرآن کریم نیز مورد توجه قرار گرفته است. در بخش بررسی آثار و زندگی‌نامه‌ی این دو عارف، از منابع معتبر تذکره‌یی، اعم از آثار کلاسیک و معاصر، از جمله آثار مولانا عبدالرحمن جامی، دولت‌شاه سمرقندی، دکتر ذبیح‌الله صفا و ... استفاده شده است. در مرحله‌ی اصلی تحقیق، داده‌ها و اطلاعات متنی از آثار این دو عارف، استخراج شده است. اشعار مولوی بلخی از جلد‌های اول، دوم، پنجم و ششم مثنوی معنوی بر اساس شرح کریم زمانی، و نیز کلیات شمس به تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر مورد استفاده قرار گرفته است. از امیرحسینی غوری‌هروی نیز، آثار منظوم عرفانی او، از جمله کنزالرموز، زادالمسافرین و سی‌نامه، مورد مطالعه قرار گرفته و اشعار از این آثار استخراج و مقایسه شده است. بعد از جمع‌آوری این اطلاعات، بیت‌ها و نمونه‌های شعری مرتبط به موضوع، دسته‌بندی و تحلیل شده و در نهایت با رویکرد و روش تطبیقی، دیدگاه‌های هر دو از نظر مفهومی، کارکردی و بیانی مورد مقایسه قرار گرفته شده است که شامل شباهت‌ها، تفاوت‌ها و تأثیرپذیری‌ها می‌باشد.

نتایج و یافته‌ها

مفهوم عشق و محبت از کهن‌ترین مفاهیمی است که از دوران باستان در فلسفه، ادبیات و روان-شناسی مورد بحث بوده و در ادبیات عرفانی به عنوان یکی از درون‌مایه‌های محوری مطرح است. ادب عرفانی که ریشه‌ی در ادب غنایی دارد، به وسیله‌ی عارفان، تفسیر و تأویل عرفانی شده است، چنان‌که شیخ ابوسعید ابوالخیر که گاه اشعار عاشقانه‌یی را که قوالان در مجلس او می‌خواندند، تصحیح و تأویل عرفانی می‌کرد (شمیسا، ۱۳۸۶: ۱۲۹). افلاتون عشق را جست‌وجوی زیبایی و نیکویی مطلق و واسطه‌ی مهم میان خداوند متعال و انسان می‌دانست و بر این باور بود که خداوند (ﷻ) نماد کمال و فراسوی عشق است و از نظر سقراط، عشق آرزوی مالکیت جاودانه‌ی نیکي است. از دیدگاه فروید، عشق پدیده‌ی درونی است و در برخی موارد آرمان‌های والا تر و عقلانی تر

است. برخی عشق را پدیده‌ی روانی می‌دانند، متفکرانی چون فی‌چینو و آگوستین آن را راهی برای تجربه‌ی امر الهی و وصول به خیر مطلق می‌دانند (صاحب‌جمعی، ۱۴۰۰: ۱۱۴-۸۸). اما خاستگاه عشق همواره کشف و شناخت ارزش‌هایی در مقصود عشق است که جنبه‌ی شخصی دارد. در متون دینی، پیوند بنیادین میان خداوند ﷻ و انسان بر محور محبت و عشق الهی استوار است. در قرآن کریم لفظ عشق نیامده است و معروف‌ترین آیه در باب عشق الهی، با واژه‌ی "حب" بیان شده است. مفهوم عشق در ادبیات اسلامی نیز دو سویه است و در ادب عرفانی، جوهر حرکت روح به سوی کمال و حقیقت مطلق است. قرآن کریم با تعبیر واژه‌ی "حب" از این رابطه چنین یاد می‌کند: «وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ» (بقره: ۱۶۵) و «يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ» (مائده: ۵۴) عارف‌ها، عشق و محبت را مترادف هم می‌دانند و عشق را نهایت محبت دانسته‌اند (فاطمی، ۱۳۹۸: ۴۹).

در عرفان فارسی، عشق و محبت الهی از سده‌ی پنجم هجری به‌صورت برجسته در آثار خواجه عبدالله انصاری (رح) و ابوسعید ابی‌الخیر رواج یافت و به تدریج به محور تجربه‌ی عرفانی تبدیل شد که متأثر از ایمان اسلامی است و آنچه ادبیات عرفانی را از فلسفه، کلام و فقه متمایز می‌کند، معرفت و عشق الهی است که با زبان شعر و تجربه‌ی درونی بیان می‌شود (همان: ۴۶). در سده‌ی هفتم، با گسترش ادب عرفانی در ادبیات فارسی، مفهوم عشق به اوج نظری و بیانی خود رسید. در این دوره، چهره‌هایی چون مولوی و امیرحسینی با تکیه بر عشق الهی، تفسیرهای عمیق عرفانی از رابطه‌ی انسان و حقیقت ارائه کردند. بررسی دیدگاه این دو عارف درباره‌ی عشق می‌تواند تصویری روشن از جایگاه این مفهوم در عرفان فارسی این دوره و محور بحث این تحقیق را شکل دهد که در این جا به بررسی آن می‌پردازیم.

جلال‌الدین محمد بلخی: مولوی از مردم بومی و اصیل بلخ و خراسانی بوده است و در کتاب جواهر مضیئه تألیف عبدالقادر (م ۹۶۹ ه.ق) سلسله‌ی نسب دودمانی مولوی و پدران‌ش به حضرت ابوبکر صدیق (رض) می‌رسد و شاید هم از همین سبب بود که به خطیبی بلخی (پدر بزرگ مولانا)، بکری هم گفته‌اند. مولوی در سال ۶۰۴ ه. برابر به ۱۲۰۷ م در بلخ چشم به جهان گشود، نامش محمد و لقبش را جلال‌الدین نوشته‌اند و به نام خداوندگار بلخ نیز یاد می‌شود (حصاریان، ۱۴۰۲: ۱۷-۲۰) چنان‌که مولوی در دیباچه‌ی مثنوی معنوی در ارتباط به بلخی بودنش می‌نویسد: «این بنده‌ی ضعیف، محتاج به رحمت خداوند تعالی، محمد بن محمد بن حسین بلخی» (لوئیس، ۱۳۹۰: ۱۷). مولوی بزرگ‌ترین عارف جهان و مسلمان سنی مذهب است که سال‌ها به ارشاد، وعظ، تذکیر و افتا اشتغال داشت. او محدث، فقیه، ادیب، فیلسوف، مفسر، عارف، عالم و استاد بود و در چهار مدرسه‌ی مشهور آن وقت در قونیه تدریس می‌کرد (ستاری، ۱۳۸۴: ۶) و سرانجام روز یک-شنبه، پنجم جمادی الآخر سال ۶۷۲ ه. در شهر قونیه درگذشت (حصاریان، ۱۴۰۲: ۳۱). مولوی

دارای آثار منظوم و منثور است که مهم‌ترین آن‌ها، مثنوی معنوی است، اثری در شش دفتر و شامل صدها مطلب درباره‌ی معارف و الهیات است که به جهت تقویت شخصیت انسان‌ها و مهار غرائز حیوانی با اندیشه‌های عرفانی و محوریت عشق الهی می‌باشد (روشن‌ضمیر، ۱۳۷۴: ۱۱). این اثر در میان آثار عرفانی جایگاه ویژه دارد و در حقیقت تداوم مثنوی‌های عرفانی حکیم سنائی غزنوی و عطار نیشاپوری است. آثار دیگر او غزلیات شمس، مکتوبات، فیه ما فیه و مجالس سبعه می‌باشد (حارس، ۱۳۹۴: ۱۲۰-۱۱۸) و مجالس هفت گانه یا هفت موعظه با محتوای آموزشی درباره‌ی مسائل اخلاقی و ایمانی در مراسم مذهبی ارائه شده است (لوئیس، ۱۳۹۰: ۳۸۴).

امیرحسینی غوری‌هروی: امیرحسین بن عالم بن ابوالحسن هروی معروف به فخرالدین سادات امیرحسینی غوری‌هروی از جمله‌ی عارف‌های خراسان است که در اواخر سده‌ی هفتم و اوایل سده‌ی هشتم هجری می‌زیست (کهزاد و دیگران، ۱۳۹۸: ۲۳۸). نظر به گفته‌ی فروغ حکمت، حسینی به سال ۶۴۱ یا ۶۴۵ (مدنی، ۱۳۹۶: ۱۱۸) و به نظر دکتر ذبیح‌الله صفا در سال ۶۴۱ یا ۶۷۱ هـ در دهکده‌ی گریوه یکی از دهکده‌هایی ولسوالی تیوره (مرکز سابق ولایت غور) چشم به جهان هستی گشود و تحصیلاتش را در هرات تکمیل کرد. او در طریقت، شاگرد شیخ رکن‌الدین مولتانی، خلیفه بهاء‌الدین زکریا (ادوارد، ۱۳۳۹: ۱۸۸) و مرید شیخ شهاب‌الدین سهروردی بود (کهزاد و دیگران، ۱۳۹۸: ۲۳۸). زمانی که از مولتان به خراسان بازگشت، در هرات مسکن گزید و به سال ۷۱۸ هـ در همان شهر وفات یافت و در گورستان قصبه‌ی "مصرخ" در چند کیلومتری شمال هرات، در جوار ضریح سیدعبدالله بن معاویه دفن گردید (ادوارد، ۱۳۳۹: ۱۸۸). او دارای آثار بسیار است که برخی چون منظومه‌ی کتاب کنزالرموز، زادالمسافرین و سی‌نامه، مثنوی‌های عرفانی‌اند که سید محمد ترابی آن‌ها را تصحیح و منتشر کرده است (دهرامی، ۱۴۰۱: ۲۴۸) و بعضی چون کتاب‌های نزهةالارواح، روح‌الارواح و صراط‌المستقیم، منثور اند. امیرحسینی دارای دیوان شعر نیز بوده که در کشور ایران به چاپ رسیده است. هم‌چنان سؤالات منظومی دارد که شیخ محمود شبستری به آن‌ها پاسخ گفته و کتاب "گلشن راز" به آن جهت تألیف گردید (جامی، ۱۸۵۸: ۷۰۵). دیوان او مجموعه‌ی از قصاید، رباعی‌ها، غزل‌ها، ترجیع‌ها و قطعه‌ها است که شامل ۱۵۰۰ بیت می‌باشد (صفا، ۱۳۹۱: ۱۲۶). از امیرحسینی در حدود یازده اثر عرفانی باقی مانده است (مستمند غوری، ۱۳۸۷: ۱۳۳). او عارف بزرگ بود و دولت‌شاه سمرقندی وی را "جنید ثانی" گفته و جامی او را عالم در علوم ظاهر و باطن دانسته است (مدنی، ۱۳۹۶: ۱۱۸).

عشق الهی از دیدگاه مولوی و امیرحسینی: عشق و محبت الهی یکی از موضوعات اصلی در شعر مولوی و امیرحسینی است که در تمام آثارشان موج می‌زند و این در واقع همان عشق الهی و فرازمینی است که از نظر عرفا، مانند آتشی است که صفات حیوانی را در وجود انسان

مسلمان، می‌سوزاند و دارای چهار ویژگی بوده که عبارت از سوزندگی، روشنایی، پختن چیزهای خام و تطهیر آن‌ها است (اسپرهم و تصدیقی، ۱۳۹۷: ۹۷). از این جهت عشق از نظر امیرحسینی و مولوی نیز اصل هستی و نور الهی است که انسان را از تعلقات دنیوی پاک نموده و آن را به‌سوی حق، راهنمایی می‌کند.

عشق، اصل هستی و نور الهی: محبت و عشق الهی از نظر مولوی، مانند خورشید است که منبع نور و نیروی تمام موجودات است و انسان عاشق، مانند ماه و سایه است که نور و هستی آن از خورشید ناشی می‌شود و هستی آن به نور و خورشید وابسته است. یعنی انسان بدون عشق هستی ندارد و مانند سایه از بین رفتنی و فناشدنی است و عشق الهی مانند خورشید، پایدار و باقی: عشق ربانیت خورشید کمال امر، نور اوست، خلقتان چون ظلال (مولوی، ۱۳۹۸: ج ۶، ۲۹۸)

امیرحسینی نیز مانند مولوی، عشق را مظهر و سرچشمه‌ی نور الهی و اصل هستی می‌داند. از دید او، عشق پدیده‌ی ناآشنا نیست که همچون افسانه‌ها در اذهان اشخاص القا شده و بعد از سپری شدن سال‌ها، ناپدید گردد، بل که عشق مرتبه‌ی است وجودی‌تر و متعالی‌تر از عاطفه و اندیشه‌ی انسانی:

پرتو عشق آمد این افسانه نیست آشنا داند که این ییگانه نیست
عشق بر چرخ حقیقت اخترست از محبت سال‌ها بالاتر است
(هروی، ۱۳۷۱: ۳۱)

امیرحسینی هم‌چنان نظر به آیه‌ی قرآن «سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ» (حدید: ۱) «هر آنچه که در آسمان‌ها و زمین هستند، ذکر و تسبیح خداوند را می‌گویند»، عشق را جلوه‌ی نور حق می‌داند که همه هستی از انسان تا جماد، حیوان و زنده‌جان از پرتوی آن بهره‌مندند که حرکت و تسبیح آنان نیز از همین اصل ناشی می‌شود و این در واقع، نیروی محرک آفرینش و حرکت است، که مصداق آیه‌ی «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (نور: ۳۵) «خداوند نوری است در آسمان‌ها و زمین»، می‌باشد و همه ذرات عالم طفیل هستی عشق است. بنابراین، آفرینش بر اساس عشق نهاده شده است، چنان‌که الله متعال به سبب عشق و محبتی که به رسول الله (صلی‌الله علیه و سلم) داشت، همه‌ی هستی را خلق کرد:

از پرتو نور عشق می‌دان هستی همه جماد و حیوان
از عشق مدد رسد به هر یک زان، جمله مسبحد بی‌شک
از عشق نه هیچ ذره خالیست خورشید فضای لایالیست

(هروی، ۱۳۷۱: ۱۰۹-۱۰۸)

مولوی در جای دیگر، عشق را ابزار کشف حقیقت می‌داند، همچون اسطرلابی که ابزاری برای کشف آسمان‌ها و کیهان است و عاقبت راهنمای ما به سوی حق می‌باشد:

عَلَّتِ عَشْقُ ز عَلَّتْهَا جَدَا سَت عَشْقُ، اُسْطُرْلَابِ اسْرَارِ خَدَا سَت

(مولوی، ۱۳۹۸: ج ۱، ۹۱)

عشق در اندیشه‌ی هر دو عارف، مبدأ وجود و نیروی محرک جهان هستی و نور الهی است. مولوی عشق الهی را قانون حرکت هستی می‌داند. دیدگاه او هرچند با امیرحسینی همسو است، اما نظام کیهانی مولوی گسترده‌تر و پیچیده‌تر است.

عشق، تزکیه‌ی نفس و دل: مولوی عشق را عامل تزکیه‌ی باطن می‌داند که باعث می‌شود لباس خودخواهی و نفسانی انسان چاک و از هر نوع حرص، عیب و کبر پاک گردد، این خاصیت عشق است که رذایل اخلاقی را می‌سوزاند:

هر که را جامه ز عشقی چاک شد او ز حرص و جمله عیبی پاک شد

(مولوی، ۱۳۹۸: ج ۱، ۶۳)

امیرحسینی محبت الهی را سفری به سوی حق می‌داند که در طی این سفر معنوی، روح وی به رشد و کمال می‌رسد و ملکوتی می‌گردد و قلب را صفا و آرامش می‌بخشد، نظیر آیه‌ی مبارکه «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» (رعد: ۲۸)، «آگاه باشید که تنها با یاد خدا دل‌ها آرامش می‌یابد». ازاین‌رو، عشق در اندیشه‌ی امیرحسینی کارکرد تربیتی و معرفتی دارد و ابزار پالایش باطن و رفع حجاب‌های وجودی است که باعث تصفیه‌ی درونی و تزکیه‌ی نفس می‌شود، ازاین‌جهت با اندیشه‌ی مولوی همسو است:

عشق غواصیست در دریای حق مرکبش روحست در صحرای حق

در حقیقت حل مشکل‌هاست عشق صیقل آیین‌های دل‌هاست عشق

(هروی، ۱۳۷۱: ۳۱)

نخواهد عشق جز پاکی و صافی قدم مردانه زن، تا چند لافی؟

(همان: ۲۰۲)

محبت و عشق الهی، در اندیشه‌ی هر دو عارف، نقش تربیتی و اخلاقی دارد که ابزار و وسیله‌ی تزکیه‌ی نفس است.

عشق و فنا: از دیدگاه مولوی، محبت الهی یکی از اصول اتحاد، فنا، نیروی جاذبه‌ی ذرات و استحاله‌ی شکلی از زندگی در شکل دیگر است (بهرامی و نصرتی، ۱۳۹۵: ۱۰) که باعث رشد همه تجلیات می‌شود. زندگی انسان تنها با وجود عشق الهی ارزشمند است و عمری که بدون عشق سپری شود، هیچ و پوچ است، باید در عشق فنا شویم تا بتوانیم به زندگی اصلی و واقعی برسیم:

گویند عشق چیست بگو ترک اختیار هر کوز اختیار نرست اختیار نیست

(مولوی، ۱۳۷۶: غزل ۴۵۵)

عمر که بی عشق رفت هیچ حسابش مگیر آب حیاتست عشق در دل و جانش پذیر

(همان: غزل ۱۱۲۹)

بی عشق مباش تا نباشی مرده در عشق بمیر تا بمانی زنده

(همان: رباعی ۱۶۰۲)

همین طور، از دید امیرحسینی، محبت و معرفت حضرت حق، همه موارد دنیوی از جمله اندیشه‌های ضد و نقیضی را که از عقاید عام بشر منشأ می‌گیرد، از میان برمی‌دارد. عشق از انسان، نهایت و فنای او را می‌طلبد و از گروه انسان عادی بودن بر حذر می‌کند که در واقع فنا فی الله است و او را از غرور و من و ما گفتن (خودبینی) نیز بر حذر نموده و به حقیقت مطلق پیوند می‌دهد:

اول قدمی که عشق دارد ابريست که جمله کفر بارد

عشق از تو نهایت تو خواهد هی‌هی، نه حکایت تو خواهد

در عشق مجوی ما و من را صد بار بگفتم این سخن را

در عشق بریدنست منزل رفتن به سراسر و دیدن از دل

(هروی، ۱۳۷۱: ۱۰۷-۱۰۴)

در این ابیات نیز عشق از دید مولوی و امیرحسینی، مساوی به فنا فی الله و بقا بالله است که همسو به هم می‌باشد.

بیان ناپذیری عشق: عشق مانند فلسفه است که با عقل نمی‌شود بیان کرد، از این رو زبان عشق، زبان شعر است، زبانی که در قلمرو دانش ناخودآگاه با ذهن انسان پیوند می‌خورد نه در ترازو شعور و خرد که دانش آگاه و مستلزم کاربرد منطق، استدلال و اندیشه‌ی تحلیلی است (صاحب جمعی، ۱۴۰۰: ۱۰۰). از نظر مولوی عشق قابل شرح و وصف نیست، چون زبان عادی گنجایش و ظرفیت آن دریای ژرف و بی‌کران را ندارد، عشق الهی شنیدنی و گفتنی نیست، بل که حس کردنی، چشیدنی و عملی است، بنابراین صحبت از آن سخت و دشوار است:

هرچه گویم عشق را شرح و بیان چون به عشق آیم خجل باشم از آن

عقل در شرحش چو خر در گل بخفت شرح عشق و عاشقی هم عشق گفت

(مولوی، ۱۳۹۸: ج ۱، ۹۲-۹۱)

هر چه گوید مرد عاشق، بوی عشق از دهانش می‌جهد در کوی عشق

(همان: ج ۱، ۸۴۳)

امیرحسینی با تأثیرپذیری از مولوی، به این باور است که عشق حقیقی حس کردنی و چشیدنی است و کسی که عشق را تجربه کرده باشد، زبان بی‌زبانی آن را می‌داند، چون عشق محتاج نشانه‌ها و علائم نیست، بدون پرسیدن و درخواست بازگو می‌کند، شرح می‌دهد و حقیقتش را نمایان می‌سازد. بنابراین، عشق تصویری از تجارب باطنی انسان است:

از عشق مپرس وز نشانش خود با تو بیان کند زبانش
(هروی، ۱۳۷۱: ۱۰۴)

از نظر امیرحسینی، وقتی فروغ عشق در قلب انسان مؤمن مشتعل می‌شود، به وادی حقیقت می‌رسد، وابستگی‌های دنیای فانی را کنار می‌گذارد و تقابل‌هایی چون شک و یقین، خوف و رجا در قلمرو عشق از بین می‌رود و انسان را به جایی می‌رساند که هیچ کس حضور یافته نمی‌تواند، چنان‌که حضرت پیامبر (صلی‌الله‌علیه و سلم) در شب معراج به مقامی می‌رسد که حتی جبرئیل (علیه السلام) اجازه‌ی ورود نداشت:

چون عشق چراغ خود فروزد اول پر جبرئیل سوزد
در عشق نه شک و نه یقینست نی‌خوف و رجا نه کفر و دینست
(هروی، ۱۳۷۱: ۱۰۹)

محبت الهی از دیدگاه مولوی و امیرحسینی، فوق زبان و عقل جزئی است و مقام آن آنقدر بالا است که نمی‌توان با زبان بیانش کرد، از نظر هر دو، عشق تجربی و چشیدنی است و انسان مؤمن را به مقامی می‌رساند که در آن جا جز خداوند (ﷻ) کسی نباشد. در نهایت، عشق یعنی ایمان کامل به خداوند (ﷻ) و تلاش برای رسیدن به حقیقت مطلق است.

دولت و سلطانی عشق: از دید مولوی، عشق، قدرت و دولت است، دولت عشق به معنی حکومت، سعادت و حاصل عشق حقیقی و حیات ابدی است. "دولت عشق" حاکمیت و قدرتی است که با ورودش، وجود فانی عاشق به جاودانگی (دولت پاینده) پیوند می‌خورد و غم‌های مادی را به شادی تبدیل می‌کند و انسان به حق می‌پیوندد:

مرده بدم زنده شدم گریه بدم خنده شدم دولت عشق آمد و من دولت پاینده شدم
(مولوی، ۱۳۷۶: غزل ۱۳۹۳)

امیرحسینی با تأثیرپذیری از مولوی، عشق را مانند پادشاهی و سلطنت می‌داند، به این باور است که عشق، انسان سالک را به سلطانی می‌رساند، مقامی که با ترک خودبینی، قدرت و تعلقات نفسانی به دست می‌آید. سلطنت در ترک سلطنت ظاهری است که با دولت پاینده‌ی مولوی، شباهت دارد و از نظر عرفان، فنا فی‌الله و بقا بالله است. سلطنت به معنی حاکمیت روح بر نفس، استغنا، بی‌نیازی

از غیر خداوند (ﷻ) و تسلط بر خواهشات نفسانی است. وقتی از خود تهی شدی، بر حقیقت مسلط می‌شوی و به سعادت و جاودانگی می‌رسی:

گدای عشق شو، سلطانی این است فدا کن جان و دل مهمانی این است

(هروی، ۱۳۷۱: ۱۵۲)

مولوی در ارتباط به محبت الهی، از تجربه‌ی شهودی شخصی سخن می‌گوید، اما امیرحسینی نسبت به عشق، نگاه تعلیمی و تربیتی دارد، عشق در اندیشه‌ی هر دو، پادشاهی، دولت پایدار، سعادت و جاودانگی است.

عشق الهی: عشق الهی به باور مولوی، داروی هر درد و دواي نخوت، ناموس و طیب جمله‌ی علت‌ها است. او عشق را طیب امراض روحی می‌داند، طیب همه‌ی علت‌ها و داروی جمیع بیماری‌های درونی و روانی بشر که از شهوت، غضب، نخوت و ناموس تولید می‌شود. همین‌گونه در نظام اخلاقی اسلام، بیماری‌های اصلی انسان، کبر، شهوت، حرص و خودبینی است. مولانا درمان همه‌ی این‌ها را عشق الهی می‌داند:

شاد باش ای عشقِ خوش سودایِ ما ای طیبِ جمله علت‌هایِ ما

ای دوايِ نَخَوْت و ناموسِ ما ای تو افلاطون و جالینوسِ ما

(مولوی، ۱۳۹۸: ج ۱، ۶۴-۶۳)

امیرحسینی نیز مانند مولوی، عشق را قدرت‌مند می‌داند. مطالبه‌ی عشقِ عارفانه کار ساده نیست که هر کسی بدون تأمل و تفکر به آن دست یابد، بل که چنان نیروی در نهاد خود دارد که حتی صاحبان قدرت مثل شاهان تاب مقابله و برابری‌اش را ندارند و خلوت‌نشینان و زاهدان را نیز به تحرک می‌آورد، ایمان و عشق الهی برای همه یکسان است:

عشق شاهان را به شهوات افکند خلوتی را در خرابات افکند

(هروی، ۱۳۷۱: ۳۱)

نداند عشق درویش و توانگر شد اینجا قسمت هردو برابر

(همان: ۱۵۶)

مولوی در همه جا، منظورش را تفسیر می‌کند که غرض وی از عشق، عشق الهی است، عشقی که شهوت‌سوز و هوس‌سوز است، نه عشق مجازی که دنبال آب و رنگ می‌رود:

عشق‌هایی کز پیِ رنگی بُوَد عشقِ بُئُوَد، عاقبت تنگی بود

(مولوی، ۱۳۹۸: ج ۱، ۱۱۱)

امیرحسینی نیز، عشق حقیقی را از هر نوع هوس و خواهشات نفسانی، پاک می‌داند. به نظر او، معنای این پدیده‌ی شناخته شده را تنها عاشق حقیقی می‌داند که نصیب هرکس نمی‌شود، زیرا عشق نیاز به آمادگی روحی و سلوکی دارد:

عشق نبود پیشه‌ی هر بلهوس عشق را هم عاشقان دانند و بس
(هروی، ۱۳۷۱: ۳۲)

مولوی، عشق را ازلی، متعالی و قدسی می‌داند که ریشه در ازل و بیخ در ابد دارد و متکی به هیچ چیزی که فانی شدنی باشد، نیست:

شاخ عشق اندر ازل دان بیخ عشق اندر ابد این شجر را تکیه بر عرش و ثری و ساق نیست
(مولوی، ۱۳۷۶: غزل ۳۹۵)

از نظر امیرحسینی نیز، عشق مرتبه‌ی متعالی و فراتر از عالم صفات و کثرات است، بنابراین سالک و عارف برای وصول به قلمرو عشق باید از تعینات و تعلقات عبور کند که این دید به مفهوم فنا هم‌خوانی دارد:

ملک عشق آمد و رای کاینات فارغ از غوغای افعال و صفات
(هروی، ۱۳۷۱: ۳۲)

عشق مجازی: عرفا عشق مجازی را هم به این دلیل که عاشق را به عشق ربانی سوق دهد، می‌ستایند، چون عشق ذهن آدمی را از کثرت به وحدت می‌کشاند و جز معشوق معین و یکتا به هیچ کس نمی‌نگرد و به هیچ چیزی دیگر نمی‌اندیشد که سبب پاکی درون و رهایی فرد از جاذبه‌های دروغین می‌شود و او را به‌سوی حق می‌کشاند (ادریسی، ۱۳۸۷: ۷). مولوی عشق مجازی را زودگذر و موقتی می‌داند که نمونه‌ی آن، داستان شاه و کنیزک و زرگر در مثنوی است که با حضور شخصیت‌های داستانی، حقیقت عشق مجازی را به نمایش گذاشته است:

چونکه زشت و ناخوش و رُخ زرد شد اندک اندک در دل او سرد شد
عشق‌هایی کز پی رنگی بُـوَد عشق بُـئُوَد، عاقبت ننگی بود
(مولوی، ۱۳۹۸: ج ۱، ۱۱۱)

مولوی در جای دیگر نیز تصریح می‌کند که حتی عشق زمینی اگر درست طی شود، در نهایت به‌سوی حقیقت رهنمون می‌شود:

عاشقی گر زین سر و گر زان سر است عاقبت ما را بدان سر رهبر است
(همان: ج ۱، ۹۱)

امیرحسینی نیز به این باور است که عشق مجازی می‌تواند انسان را به عشق الهی و حقیقی آماده کند:

چون شرط اندر حقیقت پاکبازيست همان عشق حقیقت در مجازيست
کسی کاندر مجازی پاک‌رو گشت حقیقت را مسلم کرد و بگذشت
(هروی، ۱۳۷۱: ۲۰۲)

مولوی و امیرحسینی، هر دو به عشق مجازی باورمند هستند و آن را مرحله‌ی ابتدایی وصول به حقیقت تلقی می‌کنند. عشق مجازی از نظر هر دو، ناپایدار و ناقص است، اما در صورت پاکی و عبور از تعلقات دنیوی، می‌تواند که مقدمه‌ی برای عشق الهی باشد. مولوی نسبت به عشق مجازی یا صوری، لحن انتقادی تری دارد، اما امیرحسینی لحن نرم‌تر و تعلیمی‌تر دارد و به باور او، عشق مجازی نقش تربیتی دارد. مولوی در مناجات خود میان عشق حقیقی و مجازی تفاوت قائل می‌شود و به این باور است که عشق مجازی (حسی و صورتی) اگر به حقیقت رهنمون نشود، حجاب و مانع است:

هین رها کن، عشق‌های صورتی عشق بر صورت، نه بر روی سستی
بل که معشوق است صورت نیست آن خواه عشق این جهان خواه آن جهان
بل که بر صورت تو عاشق گشته‌ای چون برون شد جان چرایش هشته‌ای
(مولوی، ۱۳۹۸: ج ۲، ۲۰۶-۲۰۵)

نتیجه‌گیری

بر اساس بررسی و تحلیل تطبیقی اشعار مولوی بلخی و امیرحسینی غوری هروی، می‌توان نتیجه گرفت که عشق و محبت الهی در اندیشه‌ی هر دو عارف، اساسی‌ترین اصل در تبیین و تفسیر هستی و سلوک عرفانی به شمار می‌رود. عشق به‌عنوان نیروی الهی، محور پیوند عارف و شخص مؤمن با حقیقت مطلق (خداوند متعال) است و نقش بنیادی در حرکت، تحول و کمال روحانی انسان دارد. این مفهوم در جایگاه معرفتی خود، با شناخت هستی و درک حقیقت مطلق، پیوند عمیق عرفانی دارد. از دیدگاه آن‌ها، عشق به تنهایی می‌تواند که عامل تصفیه‌ی باطن و تهذیب نفس باشد. محبت و عشق الهی در منظومه‌ی فکری مولوی، ماهیت شهودی، جوششی و تجربی دارد که ناشی از تجارب درونی وی است که به‌عنوان نیروی آسمانی، سراسر هستی را در بر می‌گیرد. در مقابل، امیرحسینی غوری هروی با تأثیرپذیری از این نگرش، عشق را اساس هستی می‌داند، با این تفاوت که در اندیشه‌ی او، عشق بیش‌تر جنبه‌ی تعلیمی و تربیتی دارد. از نظر هر دو عارف، عشق عامل تصفیه‌ی باطن، رهایی از تعلقات دنیوی و وصول به حقیقت است و با مفاهیم فنا فی‌الله و بقا بالله تفسیر می‌شود. هم‌چنین، عشق در اندیشه‌ی آن‌ها نیرویی است که انسان را از خودبینی و کثرت رها ساخته و به سوی وحدت و حقیقت مطلق رهنمایی می‌کند.

از سوی دیگر، عشق مجازی نیز در دیدگاه آن‌ها به‌طور کامل نفی نمی‌شود؛ بل که اگر در مسیر درست رهنمایی گردد، می‌تواند در مسیر عشق حقیقی برای شناخت حقیقت یاری کننده باشد. با این حال، مولوی نسبت به عشق مجازی لحن انتقادی‌تری دارد، اما امیرحسینی لحن نرم‌تر و تعلیمی‌تر دارد و به باور او، عشق مجازی نقش تربیتی دارد. از همین رو، تأثیرپذیری امیرحسینی از اندیشه‌های مولوی در لایه‌های مختلف آثارش مشهود است. در مجموع، عشق در اندیشه‌ی این دو عارف، نیروی معرفتی و اساس سلوک عرفان اسلامی است که انسان مؤمن را به کمال نهایی و خداپرستی راستین هدایت می‌کند.

پیشنهاده‌ها

پیشنهاد می‌شود پژوهش‌های تطبیقی بیش‌تری درباره‌ی مفاهیم اساسی عرفان مانند محبت و عشق الهی، عقل و فنا میان عارفان دیگر انجام شود تا سیر تحول اندیشه‌ی عرفانی بهتر روشن گردد. با توجه به برجستگی بُعد تعلیمی در اندیشه‌ی امیرحسینی غوری‌هروی، انجام تحقیقات مستقل درباره‌ی کارکردهای تربیتی و معرفتی عشق الهی در آثار او ضروری به نظر می‌رسد. نتایج این تحقیق می‌تواند در بخش ادبیات عرفانی و نقد تطبیقی، مورد استفاده قرار گیرد. پیشنهاد می‌شود در تحقیقات آینده، افزون بر آثار منظوم، آثار منثور و شرایط تاریخی-اجتماعی این دو عارف نیز مورد توجه قرار گیرد تا نتایج جامع‌تر و عمیق‌تر به دست آید.

منابع

قرآن کریم.

ادریسی، محمد حسن. (۱۳۸۷). بررسی عشق از دیدگاه‌های مختلف. گردهمایی سراسری انجمن ترویج زبان و ادب فارسی ایران، صص ۸-۱۱. SID. <https://sid.ir/paper/۸۱-۸>
ادوارد، برون انگلیسی. (۱۳۳۹). از سعدی تا جامی (تاریخ ادبی ایران از نیمه قرن هفتم تا آخر قرن هشتم هجری عصر استیلای مغول و تاتار). مترجم و حواشی: علی اصغر حکمت. تهران: کتابخانه‌ی بن سینا، چاپخانه‌ی پوهنتون.

اسپرهم، داوود و تصدیقی، سمیه. (۱۳۹۷). استعاره‌ی شناختی عشق در مثنوی مولانا. متن‌پژوهی ادبی، سال ۲۲، شماره ۷۶، صص ۷۷-۱۱۴. SID. <https://sid.ir/paper/۱۱۴-۷۷>

بهرامی، راضیه و نصرتی، عبدالله. (۱۳۹۵). بررسی تطبیقی عشق در غزلیات مولانا، سعدی و حافظ، بهارستان سخن (فصلنامه‌ی علمی-تحقیقی ادبیات فارسی)، سال سیزدهم، شماره‌ی ۳۴، زمستان ۱۳۹۵، صص ۱-۲۴. <https://sanad.iau.ir/Journal/lyriclit/Article/>
جامی، مولانا نورالدین عبدالرحمن. (۱۸۵۸). نفحات الانس من حضرات القدس. باهتمام ولیم ناسولیس، به تصحیح مولوی غلام عیسی، مولوی عبدالحمید و مولوی کبیرالدین احمد. کلکته: لسی.

حارس، اسدالله. (۱۳۹۴). آنسوی شهر هفتم عشق (پیرامون زندگی و آثار مولانا). بلخ: مطبعه‌ی صورتگر.

حصاریان، سیداکرام‌الدین. (۱۴۰۲). ادبیات عرفانی. کابل: سعید.

دهرامی، مهدی. (۱۴۰۱). سیر مثنوی‌سرایی در ادب فارسی تا قرن هشتم، چاپ اول. جیرفت: انتشارات پوهنتون جیرفت.

روشن‌ضمیر، مهدی. (۱۳۷۴). دو شاعر بزرگ مولانا، شهریار. چاپ اول. تهران: کتابخانه‌ی مستوفی.

ستاری، جلال. (۱۳۸۴). عشق‌نوازی‌های مولانا. چاپ اول. تهران: نشر مرکز.

شمیسا، سیروس. (۱۳۸۶). انواع ادبی. ویراست چهارم، چاپ سوم. تهران: میترا.

صاحب‌جمعی، حمید. (۱۴۰۰). حدیث عشق: از سقراط تا سارتر، ایران نامگ، سال ۶، شماره‌ی ۳-۴، پاییز و زمستان ۱۴۰۰، صص ۸۵-۱۴۷. <https://iranmag.com>

صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۹۱). تاریخ ادبیات ایران (جلد دوم)، تلخیص: دکتر سیدمحمد ترابی. خلاصه جلد سوم (بخش اول و دوم) از اوایل قرن هفتم تا پایان قرن هشتم هجری. چاپ بیست و یکم. تهران: فردوس.

فاطمی، محسن. (۱۳۹۸). تبیین عشق الهی در عرفان اسلامی بر اساس فرازهایی از حدیث معراجیه. پژوهش‌های عرفانی، سال دوم، شماره‌ی چهارم، پاییز و زمستان ۱۳۹۸، صص ۴۵-۶۸. https://jms.ri-khomeini.ac.ir/article_۱۳۸۸۳۰.html

فروزانفر، بدیع‌الزمان. (۱۳۷۶). کلیات شمس تبریزی. چاپ چهاردهم. تهران: امیرکبیر. کهزاد، احمد علی و دیگران. (۱۳۹۸). تاریخ ادبیات افغانستان. با مقدمه و اهتمام پوهاند دکتور محمد حسین یمین. کابل: به مناسبت «سمینار افغانستان گهواره زبان فارسی دری» در پیوند به صدمین سالگرد استرداد استقلال افغانستان.

لوئیس، فرانکلین دین. (۱۳۹۰). مولانا، دیروز تا امروز شرق تا غرب. مترجم: حسن لاهوتی. چاپ چهارم. تهران: نامک.

مدنی، امیرحسین. (۱۳۹۶). بازتاب میراث عرفانی کهن، به ویژه مولانا، در اندیشه‌های امیرحسینی هروی. نشریه‌ی علمی-تحقیقی، پژوهش‌های ادب عرفانی (گوهر گویا)، سال یازدهم، شماره‌ی اول، پیاپی ۳۲، بهار ۱۳۹۶، صص ۱۴۲-۱۱۷. <https://elmnet.ir>

مستمند غوری، غوث‌الدین. (۱۳۸۷). تاریخ مختصر غور. چاپ دوم. هرات: کتابخانه‌ی فیضی. مولوی، جلال‌الدین محمد. (۱۳۹۷). مثنوی معنوی (جلد ۵) شرح: کریم زمانی. چاپ بیست و پنجم. تهران: اطلاعات.

مولوی، جلال‌الدین محمد. (۱۳۹۸). مثنوی معنوی (جلد ۶) شرح: کریم زمانی. چاپ بیست و ششم. تهران: اطلاعات.

مولوی، جلال‌الدین محمد. (۱۳۹۸). مثنوی معنوی (جلد ۱) شرح: کریم زمانی. چاپ پنجاه و سوم. تهران: اطلاعات.

مولوی، جلال‌الدین محمد. (۱۳۹۸). مثنوی معنوی (جلد ۲) شرح: کریم زمانی. چاپ چهلم. تهران: اطلاعات.

مولوی، جلال‌الدین محمد. (۱۳۹۸). مثنوی معنوی (جلد ۴) شرح: کریم زمانی. چاپ چهلم. تهران: اطلاعات.

هروی، امیرحسینی. (۱۳۷۱). مثنوی‌های عرفانی امیرحسینی هروی (کنزالرموز، زادالمسافرین، سی‌نامه). تصحیح و توضیح: دکتر سید محمد ترابی. تهران: انتشارات پوهنتون